



اومبرتو اکو و جنگ

- سناریوی یک جنگ جهانی / اومبرتو اکو / هاله ناظمی
- زمانی که جنگ سلاحی بی خاصیت است / اومبرتو اکو / ترانه یلدا
- از جنگ‌های مقدس تا شور و شعور / اومبرتو اکو / منوچهر افسری
- فاشیسم ازلی: چهارده نگاه به... / اومبرتو اکو / محمدرضا فرزاد



عواقب علمی - تخیلی نزاعی که وقوع آن نابودی همگان را به دنبال خواهد داشت

مسئله‌ای که این روزها وجدان همگان را آشفته کرده، خیر یا شر بودن تروریسم و مغلوب کردنش، حتی با اعمال خشونت نیست. در این مورد، لاقلاً در غرب و در بسیاری از کشورهای عربی، توافق وجود دارد؛ و حتی یک انسان صلح طلب نیز اذعان دارد که در واکنش برای دفاع قانونی، مقداری خشونت اجتناب‌ناپذیر است. در غیر اینصورت حتی نیروی پلیس هم نباید وجود داشته باشد؛ و بر کسی که روی جمعیت شلیک می‌کند نیز نباید خشونتی اعمال شود. اما دو مسئله واقعی وجود دارد: آیا جنگ شکل صحیح خشونت است و آیا برخوردی که در انتظار ما است باید به برخورد تمدنها و فرهنگها تبدیل شود یا به جنگی میان شرق و غرب؟ از این پس، به منظور سهولت در گفتار، اصطلاح جنگ شرق / غرب را بکار خواهیم برد. مانند دوران جنگ سرد، با دامنه جغرافیایی زیاد، که شرق را چکسلواکی و غرب را فنلاند، شرق را چین و غرب را ژاپن می‌خواندند. طبعاً وقتی صحبت از رویارویی بین دنیای مسیحیت و دنیای اسلام در میان است، تمام غربی‌ها را جزء مسیحیان در نظر می‌گیریم، حتی مرتدین و لآدری‌ها را؛ و همین‌طور در دنیای اسلام مؤمنین کم‌ایمان را هم منظور می‌کنیم،

عملیات جنگی از یک طرف می‌تواند جماعت بنیادگرا را برای تصاحب قدرت در

ممالک مختلف مسلمان به سمت شرق بکشاند، حتی کسانی را که امروزه به ایالات متحده تکیه دارند؛ از طرف دیگر، افزایش سوءاستفاده‌های غیرقابل دفاع می‌تواند جماعت غربی را به سمتی سوق دهد که اسلام را در کل به عنوان دشمن خود در نظر بگیرند. بعلاوه برخورد رودررو یا همان آرماگدون^۱ سرنوشت‌ساز، سقوط نهایی نیروهای خیر و شر (البته هر یک طرف مقابل را شر می‌شمارد) را به دنبال خواهد داشت؛ سناریوی ناممکنی نیست. بنابراین، مثل تمام سناریوها، باید تا آخرین پیامدهایش ترسیم شود.

قبول دارم که برای این کار باید هنر تخیلی عملی به کار گرفته شود. هرچند تخریب برج‌های دوقلو نیز پیش از وقوع، در بسیاری از تخیلات علمی‌سینمایی صورت پذیرفته بود. بنابراین سناریوهای علمی تخیلی، حتی اگر از آنچه ضرورتاً رخ خواهد داد هم سخن نگویند، مسلماً برای گفتن چیزی که ممکن است اتفاق بیفتد کاربرد دارند. یعنی برخوردی رویارو همچون گذشته، اما در گذشته، مرزهای اروپا، با وجود دریای مدیترانه بین مسیحیان و کافران [مسلمانان] و کوه‌های پیرنه که شاخه غربی قاره را همچنان از بخش عربی مجزا نگه می‌داشتند، کاملاً مشخص بود. بعلاوه این برخورد می‌توانست به دو صورت انجام پذیرد: حمله و مقاومت.

حمله با جنگ‌های صلیبی صورت گرفت، که نتیجه‌اش را هم دیدیم تنها جنگ صلیبی که به فتحی مؤثر انجامید (با استقرار سلسله‌های فرانسوی در خاورمیانه) جنگ صلیبی اول بود. سپس طی یک قرن و نیم (اورشلیم مجدداً به دست مسلمانان افتاد)، صرفنظر از لشکرکشی‌های افراطی و ابلهانه و به اصطلاح دعوای کودکانه، هفت جنگ صلیبی دیگر رخ داد. در همه آنها پاسخ به فراخوان سن برناردو یا پاپا بی رمق و نامطلوب بود. جنگ صلیبی دوم خوب سازماندهی نشده بود. سومین جنگ صلیبی شاهد مرگ بارباروسا در راه، رسیدن فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها به مرزهای دشمن و برگشتن آنها به خانه پس از فتوحات و مذاکراتی چند بود. در چهارمی مسیحیان اورشلیم را از یاد بردند و بنا کردند به غارت قسطنطنیه. پنجمی و ششمی عملاً مانند دو سفر رفت و برگشت بودند. در هفتمی و هشتمی سن لوثیجی شریف به خوبی در مرزها جنگید، اما هیچ دستاورد پایداری نداشت و همانجا مرد. آری این بود عاقبت جنگ‌های صلیبی!

تنها عملیات نظامی موفق که بعدها رخ داد، بازپس‌گیری اسپانیا بود، اما این لشکرکشی به آنسوی آب نبود، بلکه نبردی بود به شکل وحدت مجدد ملی (تقریباً مثل پیه‌موتته با بقیه ایتالیا)، که به رفع درگیری میان دو دنیا نینجامید، بلکه تنها خط مرزی آنها

را جابجا کرد.

در مورد شیوه مقاومت، ترکها در مقابل وین ایستادند، در لپاتو^۲ پیروز شدند، برجهایی در سواحل دریا برای دیدبانی غارتگران مسلمان اروپایی و افریقایی ساخته شد و چند قرن به این ترتیب سپری شد و ترکها اروپا را فتح نکردند، بلکه فقط همین رویارویی باقی ماند. با این حال، در قرنهای اخیر شاهد رویارویی جدیدی هستیم. غرب منتظر می ماند تا شرق ضعیف شود. آنگاه آن را مستعمره خود می سازد. گو اینکه این عملکرد مسلماً در درازمدت به اوج خود رسیده است که نتایج آن را امروز می بینیم. رویارویی از بین نرفته بلکه تشدید شده است.

می توان گفت که در نهایت، غرب شرایط بهتری داشت، اروپا مورد هجوم مردان شمشیر به دست قرار نگرفت و این افراد در خانه خود ناگزیر از پذیرفتن بخش عظیمی از تکنولوژی غرب شدند. این امر می توانست یک موفقیت به حساب آید. البته در صورتیکه بن لادن با استفاده از تکنولوژی غرب موفق به تخریب برجهای دوقلو نمی شد. گمان می کنم تولیدکنندگان تسلیحات غرب، هر بار که به شرق تکنولوژی می فروشند از خوشحالی دستهایشان را به هم می مالند و برای جشن گرفتن این پیروزی قایقهای صدمتری جدید می خرند. اگر مطلوب شما این است، حُب پس بچه‌ها خوشحال باشید. شما برنده شدید.

تا این لحظه به قولم وفا نکرده و به جای تخیلی علمی، از تاریخ حرف زده‌ام. برویم سراغ تخیل علمی خودمان که یک حسن تسلی بخش دارد و آن اینکه در لحظه‌ای که تصور می شود، هنوز به وقوع نپیوسته است.

بسیار حُب، تقابل رویارو، یا همان جنگ شرق و غرب را در نظر می گیریم. این برخورد چه تفاوتی با درگیری‌های گذشته دارد؟ در دوران جنگهای صلیبی قابلیت جنگی مسلمانان چندان متفاوت با مسیحیان نبود؛ هر دو طرف شمشیر و منجیق در اختیار داشتند. امروز غرب از لحاظ تکنولوژی جنگی برتر است. درست است که پاکستان، که در دست بنیادگرایان است، می تواند از سلاح اتمی بهره ببرد، اما حداکثر قادر است تا خاک پاریس را درهم بکوبد. سپس بی درنگ ذخایر هسته‌ای اش ویران خواهد شد. اگر یک هواپیمای امریکایی سقوط کند، آن‌ها به جایش یکی دیگر می سازند. اما اگر هواپیمایی از سوریه سقوط کند برای خرید مجدد آن از غرب دچار مشکل خواهند شد. شرق پاریس را منهدم می کند و غرب یک بمب اتمی روی مکه می اندازد؛ شرق از طریق بُست، سموم غذایی پخش می کند و غرب سراسر صحرای

عربستان را مسموم می‌کند. همان بلایی که در مزارع بی‌انتهای غرب میانه، بر سر طاعون‌زده‌ها آورد، بطوری که حتی شترها هم مردند. بسیار خُب، این جریان دیری نخواهد پایید، حداکثر یکسال، سپس باز ماندگان به شیوه عصر حجر به زندگی ادامه خواهند داد، هر چند شاید آنها هم حتی درگیری‌های بدتری داشته باشند.

اما در این میان فقط یک تفاوت با گذشته وجود دارد. در دوران جنگهای صلیبی نه مسیحیان برای ساختن شمشیر به آهن عربها نیاز داشتند و نه مسلمانان به آهن مسیحیان. امروزه حتی پیشرفته‌ترین تکنولوژی ما نیز به وجود نفت وابسته است و نفت در اختیار آنهاست. لااقل بیشترش. آنها به تنهایی، بخصوص اگر چاههای نفتشان بمباران شود، قادر به استخراج نفت نخواهند بود. اما ما نیز بی‌نفت خواهیم ماند. مگر اینکه میلیونها سرباز غربی را برای تسخیر و اداره چاهها در آنجا پیاده کنیم که در آن صورت آنها به سربازهای ما حمله می‌کنند، سپس جنگی زمینی درمی‌گیرد که در آن جا چندان آسان نخواهد بود.

بنابراین، غرب باید برای حذف نفت تمام تکنولوژی‌اش را بازسازی کند. با علم به اینکه تاکنون هنوز نتوانسته‌ایم یک اتومبیل الکتریکی بسازیم که بیش از هشتاد کیلومتر در ساعت برود و برای شارژ شدنش یک شب وقت صرف نشود و تازه معلوم نیست این تغییر چند وقت طول خواهد کشید. همچنین برای به حرکت درآوردن هواپیماها و تانکها و راه‌اندازی مراکز الکتریکی مان با انرژی اتمی، صرف‌نظر از آسیب‌پذیری مراکز جدید، به وقت زیادی نیاز داریم. آنگاه دلم می‌خواهد ببینم آیا هفت خواهران نفتی موافق خواهند بود؟ تعجبی نخواهم کرد اگر کمپانی‌های نفتی غرب، برای تداوم منافع خود، حتی حاضر به پذیرش دنیایی اسلامی شده شوند.

اما ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود. در روزگار خوش گذشته، مسلمانان در یک سوی آب و مسیحیان در سوی دیگر بودند. اگر در طی جنگهای صلیبی عربها (حتی با لباس مبدل) اقدام به ساخت مسجدی در رم می‌کردند، سرشان را می‌بریدند و آنها دیگر دست به چنین کاری نمی‌زدند. اما امروز اروپا پر از مسلمانانی است که به زبانهای ما حرف می‌زنند و در مدارس ما درس می‌خوانند. اگر امروز بعضی از آنها در صف بنیادگرایان خانه خود قرار گیرند چه؟ تصور جنگ شرق و غرب را بکنید. اولین جنگی خواهد بود که دشمن درون خانه‌مان مستقر شده و پشتوانه بنیاد خیریه‌ای دارد.

باید خوب توجه داشت که این مشکل دامنگیر دنیای مسلمان که در خانه‌اش صنعت غربی دارد نیز می‌شود، دقیقاً مثل مجمع عالی مسیحیت در اتیوپی، از آنجا که دشمن را

برای توصیف شر بکار می‌بریم تمام مسیحیان آنسوی آب را مفقود شده می‌خوانیم. جنگ، جنگ است. افراد آماده شهادت از هم‌اکنون به راه افتاده‌اند. سپس در میدان سن‌پیترو همگی آنها را مفتخر به لقب شهید خواهیم کرد.

اما در خانه خودمان چه می‌کنیم؟ اگر درگیری بیش از حد ریشه بدواند، و دو یا سه آسمان خراش دیگر یا حتی خود سن‌پیترو تخریب شود، شکار مسلمانان آغاز می‌شود. صحنه شبی از شبهای سن بارتولومو، یا سپهری سیچیلیانی: هر کسی را که سیل داشته باشد و رنگ پوستش چندان روشن نباشد می‌گیرند و سر می‌برند. حرف از کشتن میلیون‌ها نفر است، البته جماعت، بدون ایجاد مزاحمتی برای نیروهای مسلح، خودشان اقدام خواهند کرد. مسلماً باید ببینیم آیا یک عرب مسیحی، یا یک سیسیلی تبار که چشمهای آبی نورمانی‌ها را ندارد نیز سر بریده می‌شود یا نه؟ البته ما از لحاظ سیاسی آن چنان درست هستیم که روی کارت شناسایی مان نوشته نشده مسیحی هستیم یا مسلمان. بعد از آن لازم است به اروپایی‌های بوری که مرتد شده‌اند، ظنین باشیم. همانطور که در جنگ علیه آلبانیایی‌ها گفته شده بود، فعلاً همه آنها را بکشید، بعداً خداوند مردان خودش را شناسایی خواهد کرد. از سوی دیگر نمی‌توان خطر یک جنگ جهانی را به جان خرید و اجازه داد حتی یک بنیادگرا که می‌رود در ایستگاهی، عملیات انتحاری انجام می‌دهد، در خانه بماند.

ممکن هم هست منطق پیروز شود؛ آن وقت هیچ کس سر بریده نمی‌شود، اما حتی آزادیخواهان امریکایی نیز، در آغاز جنگ دوم جهانی، تمام ژاپنی‌هایی را که در خانه آنها بودند، حتی اگر آنجا متولد شده بودند و گرچه با بذل انسانیت فراوان، به اردوگاه‌های کار اجباری فرستادند. بنابراین (و همچنان بدون سختگیری) تمام کسانی را که ممکن است مسلمان باشند جدا می‌کنند. و اگر برای مثال ایتالیایی مسیحی باشند، بهشان می‌گویند، صبور باش، خداوند مردان خود را باز می‌شناسد. و آنها را کنار می‌گذارند. یعنی کجا؟ البته برای درست کردن اردوگاه‌های زندانیان - به اندازه غیراروپایی‌هایی که در اروپا می‌گردند - فضا، سازماندهی، نظارت، غذا و مراقبتهای پزشکی لازم است، بدون در نظر گرفتن اینکه اگر هزار نفر از آنها را پیش هم بگذاری، این اردوگاه‌ها می‌توانند به بمبی آماده انفجار تبدیل شوند و نمی‌توانی برای گروه‌هایی که خطرشان چهاربرابر بیشتر است، اردوگاه بسازی.

یا اینکه وقتی همه آنها را می‌گیرند (البته کار ساده‌ای نیست، اما وای به روزی که یکی از آنها باقی بماند، باید فوراً با یک شلیک خلاصش کرد)، باید تمام آنها را بر ناوگانی از

کشتی‌ها سوار و پیاده کنند؟... در کجا؟ می‌گویند ببخشید آقای قذافی، ببخشید آقای حسین، ممکن است لطفاً این سه میلیون ترکی را که من می‌خواهم از آلمان بیرون کنم از من تحویل بگیرید؟ تنها راه حل ممکن، راه حل جاشوان است. انداختن آنها در دریا. میلیون‌ها جسد شناور روی دریای مدیترانه، دلم می‌خواهد دولتی را که تصمیم به انجام این کار می‌گیرد ببینم، حتی هیتلر هم هر بار تعداد کمی را، آن هم در خفا به قتل می‌رساند.

راه چاره دیگر، با توجه به اینکه ما انسانهای شریفی هستیم، این است که آنها را در خانه خودمان راحت بگذاریم. اما برای هر یک از آنها یک مأمور امنیتی (دیگوس)^۳ بگماریم که آنها را باید - اما این همه مأمور را از کجا گیر می‌آوری؟ آنها را از بین غیراروپایی‌ها برمی‌گزینی؟ اما اگر بعد شک کردی که چرا به ایالات متحده آمده‌اند، چه؟ مثل زمانی که شرکتهای هواپیمایی تصمیم گرفتند مهاجرین جهان سومی را کنترل فرودگاهی کنند؛ بعد به ذهنشان رسید که قابل اعتماد نیستند؟

طبعاً در جبهه مقابل نیز، یک مسلمان منطقی می‌تواند تمام این اندیشه‌ها را در سر بیوراند. جبهه بنیادگرا مسلماً به هیچ وجه پیروز نخواهد بود، مجموعه‌ای از جنگهای داخلی، کشورهای آنها را با قتل عامی وحشتناک به خاک و خون خواهد کشید. آنها نیز با بحرانهای اقتصادی مواجه خواهند شد. غذا و دارویشان از مقدار کم کنونی کمتر خواهد شد. اما اگر از نقطه نظر یک برخوردار در رو در رو به قضیه نگاه شود،

نباید نگران مشکلات آنها باشیم بلکه باید به گرفتاریهای خودمان بیندیشیم.

بنابراین با بازگشت به غرب، درون اتحاد ما گروههای اسلام‌گرا به وجود می‌آیند، البته نه به خاطر ایمان بلکه به خاطر مخالفت با جنگ گروه هفت جدید که انتخاب غرب را رد می‌کنند. هواداران گاندی که دست به سیئه می‌ایستند و همکاری با دولتهایشان را رد می‌کنند، تندروهایی مثل واکو که (بی‌آنکه بنیادگرای مسلمان باشند) برای تطهیر غرب فاسد بنا می‌کنند به راه انداختن رعب و وحشت. اما ضرورتی ندارد که تنها به این اقلیتها فکر کنیم. من به اکثریت می‌اندیشم.

آیا همه، کاهش انرژی الکتریکی را خواهند پذیرفت، بی‌آنکه حتی بتوانند به چراغ نفتی رو آورند؟ و تحمل افت مصیبت‌بار وسایل ارتباطی، یعنی حداکثر یک ساعت تلویزیون در روز، مسافرت با دوچرخه به جای اتومبیل، تعطیلی سینماها و دیسکوتک‌ها، صف مک‌دونالدها برای داشتن سهمیه یک تکه نان سبوس با یک برگ سالاد و خلاصه قطع یک اقتصاد مرفه و اسراف، تصورش را بکنید. این چیزها برای یک

افغان یا یک پناهنده فلسطینی که در اقتصاد جنگ زندگی می‌کند، چه اهمیتی می‌تواند داشته باشد؟ برای آنها چیزی عوض نمی‌شود. اما برای ما چطور؟ با کدامین بحران افسردگی و بی‌انگیزگی جمعی مواجه خواهیم شد؟ آیا حاضر خواهیم بود درخواست یک چرچیل جدید را که به ما وعده اشک و خون می‌دهد، بپذیریم؟ از سوی آیا ما ایتالیایی‌ها پس از بیست سال تبلیغات فاشیستی درباره رسالت دنیای متمدن، به نقطه‌ای رسیدیم که به شرط خاتمه بمبارانها از شکست در جنگ خشنود شویم؟ درست است که در عوض ما انتظار امریکایی‌های شریف با جیره‌بندی‌هایشان را داشتیم، در صورتی که حالا آنان که کشیوها را می‌کشند و بر سر زنه‌ایمان می‌کوبند انتظارمان را می‌کشند. آیا به خاطر آنان آنچنان برآشفته‌ایم که حاضریم همه چیز را قربانی کنیم؟

آیا در خیابانهای اروپا صف افرادی تشکیل خواهد شد که مایوس و منفعل انتظار آخر زمان (آپوکالیپس) را می‌کشند؟ ما پس از تراژدی یازده سپتامبر، خودداری و انرژی وطن‌پرستی امریکایی‌ها را ستودیم با وجود این آن‌ها با تمام اهانتها و سختی‌هایی که تجربه کردند هنوز استیکشان، اتومبیلشان را دارند، و برای آنهايي که جرأتش را دارند، خطوط هوایی شان برجاست. اما اگر بحران نفتی موجب تحریم شود؛ فقدان کوکاکولا و مک‌دونالد بزرگ در پیش خواهد بود و منظره سوپرمارکتهای خالی با یک دانه گوجه فرنگی در گوشه‌ای و یک بسته گوشت تاریخ مصرف گذشته در گوشه دیگر، همانطور که در بعضی از کشورهای اروپای شرقی در لحظات بحرانی شدید دیده شد. سیاهان هارلم، محرومان برانکس^۴، چیکاتوس‌های^۵ کالیفرنیا، کالدی‌های اوهایو (بله، آنها وجود دارند و من آنها را دیده‌ام، با لباسهایشان و مراسم‌شان) چقدر با غرب احساس همدردی می‌کنند؟

غرب (و آمریکا بیش از همه) قدرت و رفاهش را، با پذیرفتن مردمی از هر رنگ و نژاد در خانه خودش، ایجاد کرده است. در صورت برخورد رودرو، این ملغمه چقدر دوام خواهد آورد؟

نهایتاً کشورهای امریکای لاتین چه خواهند کرد. آنجا که بسیاری، بی آنکه مسلمان باشند، نسبت به گرینگوس‌ها^۶ خشمگین هستند، تا حدی که پس از سقوط برجهای دوقلو، کسانی هستند که به نجوا می‌گویند آیا امریکایی‌ها دنبال گرینگوس‌ها می‌گردند؟ خلاصه، جنگ شرق / غرب ممکن است از سوی شاهد اسلامی یکپارچه‌تر از آنچه تصور می‌شود باشد، و از سوی دیگر ناظر مسیحیتی متلاشی و عصبی. در آنجا که عده بسیار کمی کاندید نومعبدیان، یا بهتر بگویم کامیکاز^۷ غرب، خواهند شد.